الهام

پروفسور لطفی لئونیان

مقدمه

یکی از مسایل مهم مذهب موضوع الهام است. الهام چیست و مقصود آن کدام است؟ مبدأ الهام کجاست و چگونه صحت آن را می‌توان آزمود؟ از زمانی که این مسایل به فکر بشر آمده بحث بسیاری را سبب گشته است و در نتیجه تصادم این افکار روابط بشر تلخ و ناگوار گردیده است. می‌توان گفت از جمله عللی که بشر را نسبت به یکدیگر متنفر ساخته و بر ضد هم برانگیخته تعصب مذهبی مؤثرترین آنها بوده است. به طور یقین این را نمی‌توان به خداوند بزرگ نیکو و دانایی که سعادت و خوشحالی خلق خود را می‌خواهد نسبت داد. نمی‌توان تصور کرد که خدا به وسیله الهامات خواسته در مناسبات و روابط مشترک آنها ایجاد اختلاف و دشمنی کند. اگر اشتباهی باشد در بشر و تفسیرات و تغییراتی است که او برای الهامات نموده است. بنابراین فهم صحیح الهام و مقصود آن برای زندگی مذهبی و بهبودی مناسبات بشر مهم است. مذهب باید وسیله اتحاد در بین بشر باشد نه تولید نزاع و حسادت.

۱ – عقاید نادرست راجع به الهام

الهام چیست؟ برخی معتقد هستند که الهام عبارت است از نوشته‌های صحیح و حتمی که از آسمان به وسیله واسطه الهی فرستاده شده؛ یعنی خدا آن را املا کرده است. این عقیده در بسیاری از رسالات و مقالات مذهبی دیده می‌شود و عده نسبتا زیادی بدان معتقد هستند. در مذاهب بزرگ دنیا مردمان پرهیزگار و متدینی بوده‌اند که نوشته‌های مقدسشان همچون کتب آسمانی از هر جهت جزئیاتش معتبر و موثق بوده، اما همین که بین دو مذهب ارتباط پیدا می‌شود معتقدین متفکر عقاید مغایر در مکتب مقدس آن دو مذهب می‌بینند. در نتیجه بعضی حیران و سرگردان می‌شوند و راه حل مناسب و مقرون به دلیلی نیافته متمایل به انکار وجود خدا می‌گردند و به کلی منکر حقیقت الهام می‌شوند. از طرف دیگر پیروان متدین این مذاهب به جای اینکه سعی کنند حقیقت را بیابند و یکدیگر را به چشم اغماض بنگرند، متعصب شده کتب مقدس یکدیگر را باطل و منسوخ می‌دانند و بدین طریق بر تلخی و ناگواری روابط و مناسبات بشر میفزایند.

مقصود الهام چیست؟ بسیاری تصور می‌کنند که مقصود اصلی الهام ابلاغ بعضی از اطلاعات سری درباره آسمان و زمین است. آنها معتقد هستند که این کتب مقدس شامل اصول و تعلیماتی است که مافوق فهم بشر می‌باشد و بنابراین بحث در آن را گناه می‌دانند. به علاوه آنها معتقد هستند که این کتب مقدس نه تنها شامل اطلاعات کامل در خصوص مذهب و زندگی هستند، بلکه شامل مسایل مربوط به علم مانند فیزیک، هیأت، معرفت‌الارض و تاریخ نیز می‌باشند. بسیاری از آنها به وسیله دلایل پیچیده، عقاید عجیب از اعداد و کلمات و حتی حروف کتب مقدس بیرون آورده تمام کشفیات علمی را با تعبیرات و تفسیرات خود می‌آزمایند. صدماتی که این قبیل تفسیرات در زمان گذشته به نوع بشر رسانیده بر مطلعین تواریخ به خوبی آشکار است.

وقتی گالیله روی مأخذ و مدرک علمی اظهار کرد که زمین به دور خورشید می‌گردد نه خورشید به دور زمین، مردمان متدین مضطرب شده تصور کردند که این برخلاف کتب مقدس یعنی الهام حقیقی است. وقتی قوانین جدید برای سعادت مردم و بهبودی اجتماع وضع و انتخاب شد بعضی از اشخاص متدین تصور کردند که این بدعتی است ضلالت‌آمیز و ناسخ احکام الهی. مثلا در حدود هفتاد سال پیش موقع الغای برده‌فروشی در امریکا، کشیشان بسیاری علیه آن موعظه نمودند و از کتاب مقدس حجت اقامه کردند که برده‌فروشی امری الهی است و الغای آن برخلاف احکام خدا می‌باشد. واضح است نتیجه این قسم سؤتفاهم در موضوع الهام تهذیب اخلاق مردم نبوده و صدمه بسیار وارد آورده است، زیرا از طرفی اشخاصی که به کشفیات علمی می‌پرداختند و در راه ترقیات اجتماع می‌کوشیدند به لامذهبی محکوم و از طرف دیگر عده کثیری اسیر تفسیرات ناصحیح کتب مقدس می‌بودند و بدین طریق باب ترقیات معنوی و اجتماعی به روی مردم بسته بود.

میزان الهام حقیقی چیست؟ بسیاری تصور کرده‌اند که میزان الهام حقیقی قدمت آن است و چون کتاب قدیمی و به یکی از زبان‌های پیشین نوشته شده به منزله الهام الهی می‌باشد. مثلا رؤسای مذهبی بنی‌اسرائیل میزان صحت کتب عهد عتیق یا تورات را یعنی برای اینکه آن اعتبار الهامی داشته باشد معتقد بودند که بایستی به زبان عبری نوشته شده و قدیمی باشد. این قبیل آزمایش مردم را وادار به قبول این نموده است که هر چه قدیمی است الهام حقیقی می‌باشد

و آنچه نسبتا جدید است استثنا کرده‌اند. از طرف دیگر بعضی راه افراط پیموده و میزان صحیح الهام را در تجددش دانسته‌اند. اینها تصور کرده‌اند که چون کتاب مذهبی‌شان جدیدتر است سبک آن جالب‌تر می‌باشد و از این جهت آن را کاملا الهی و ناسخ کتب آسمانی دیگر شمرده‌اند.

اما این هر دو آزمایش به نظر متفکرین نامعقول می‌آید و بنابراین لطمه به الهام زده‌اند. قدمت یا تجدد هیچ یک نمی‌تواند میزان صحیح و معتبر برای شناختن حقیقت باشد. به صرف اینکه چیزی قدیمی و یا جدید است نمی‌توان آن را میزان صحیح و عالی برای همه وقت دانست. از این رو می‌فهمیم که شک و تردیدی که امروز گریبانگیر اشخاص فهیم و تربیت شده می‌باشد، نتیجه این نوع عقاید و افکار محافظه‌کاری و کهنه‌پرستی رؤسای مذهبی است. پس معلوم شد که عقاید و میزان و مقصودی که در خصوص الهام مذکور شد برای قانع ساختن ما راجع به حقیقت نارسا و غیرکافی می‌باشد و ما احتیاج به تحصیل عقیده دیگری برای فهم الهام داریم.

۲- معنی حقیقی الهام

برای اینکه بفهمیم الهام چیست باید به انسان و احتیاجاتش رجوع کنیم. اشکال اصلی بشر چیست؟ بشر راجع به دنیایی که در آن قرعه به نامش زده شده فکر می‌کند و خود را بیگانه می‌یابد. وقتی در معنای زندگی و تجربیاتی که با آن مواجه می‌شود تفکر می‌کند احساس گیجی می‌نماید. سؤالاتی در خصوص زندگانی و کائنات می‌کند و تمام اینها به نظرش رمز بزرگی می‌آید. علم در پاسخ این پرسش‌ها او را چندان از آن حالت دور نمی‌سازد و قانعش نمی‌کند و آرامی نمی‌بخشد. در اینجاست که الهام پاسخ به سرگردانی اخلاقی و روحانی بشر می‌دهد. هر الهام باید به وسیله این احتیاج بزرگ بشر مورد آزمایش قرار گیرد؛ یعنی

۱- سازش در زندگی و حوادث آن

۲- صلح با خدا به وسیله بخشش گناهانی که بهترین اشخاص هم مرتکب شده‌اند و

۳- آرامی روح و بهبودی روابط با یکدیگر در نتیجه آمرزش گناهان.

بدیهی است اطلاعات مرموز درباره آسمان و زمین رفع احتیاجات ضروری و اساسی بشر را در آرامی و اصلاح نخواهد کرد. ممکن است شخصی تمام اسرار زمین و آسمان را بداند و با وجود آن آرامی روح نداشته باشد. این قسم اطلاع به معلومات ما می‌افزاید و ما را در زندگی کمک می‌کند. الهام باید با وضعیات ما مطابقه کند و در میان مشکلات زندگی ایمان و امید بخشد و اگر الهام تنها تسلی دادن ما به وعده نوعی زندگی در دنیای دیگر بعد از مرگ باشد کافی نیست، بلکه باید ما را در زندگی یعنی اینجا و اکنون پیروزی بخشد. باید به ما اطمینان دهد که کائنات بدون نظم نیست و طبق دستور عقل منظم می‌باشد که ما اسیر سرنوشت تیره نیستیم، لیکن خدا منظوری دارد که می‌خواهد ما آن را در دنیا انجام دهیم. الهام باید ما را متقاعد سازد که در زندگی، ما همچون تخته پاره‌ای که در روی اقیانوس شناور است نیستیم، بلکه خدا نزدیک ما و با ما می‌باشد و راهنمای جان‌های ماست. الهام به معنی نفوذ خدا از دنیای معنوی به این دنیا برای رفع حوائج ما می‌باشد. الهام ظهور فیض‌آمیز خدا و نجات است برای بشر.

وقتی پی به این معنی حقیقی الهام بردیم دو حقیقت بزرگ و مهم به نظر ما روشن و واضح می‌گردند: نخست آنکه می‌فهمیم خدا و انسان از جهت روحانیت شبیه و نزدیک هستند که خدا ممکن است با انسان حرف بزند و او کلامش را بشنود. اگر خدا فقط قوه‌ای مرموز و خیلی دور و جدا از انسان بود الهام غیرممکن می‌بود. الهام بر اصل این عقیده قرار دارد که خدا می‌تواند خود را مکشوف سازد و انسان می‌تواند آن را درک کند. معنی الهام این است که خدا و انسان می‌توانند رفاقت داشته باشند. دوم بدیهی است که مفاد حقیقی الهام حقایق عمومی راجع به خدا نیست، اما خود خداست. در الهام خدا تنها معلوماتی به ما عطا نمی‌کند، بلکه خود را مکشوف می‌سازد و اراده و سر خود را بر ما ظاهر می‌کند. خدا محبت است و الهام به بهترین معنی خود تجلی محبت خداست. بالاخره علامت صحیح الهام ایمان است که آن تفویض قلوب و جان‌های خود از روی اعتقاد و محبت به خدا می‌باشد. اگر الهام اساسا حقایق عمومی درباره خدا بود، رضایت معنوی بدان حقایق و اعترافات شفاهی که قبول ما را بنماید تنها چیزی می‌بود که از انسان خواسته شده بود، اما چون الهام تجلی خود خدا و گشایش قلبش به طرف ماست، ما باید قلوب خود را به او بگشاییم و با محبت به پرستش و ستایش پردازیم. به عبارت آخری روابط خدا با ما مانند رفتار قانونگذاری با اتباع خود نیست که احکامی فرستد و ما را امر به اطاعت نماید و در صورت نافرمانی به تنبیه تهدید کند، یا همچون معامله آموزگار مستبدی که به شاگردان خود می‌گوید آنچه به نظر او دانش‌آموزان باید بدانند و امر می‌کنند حفظ کند و بیان نمایند. روابط خدا با

ما نسبت به این خیلی فرق دارد. خدا هرگز ما را مجبور نمی‌کند که به این یا آن اعتقاد داشته باشیم. خدا خالق ماست و ما مخلوق محبت او هستیم. خدا پدر ماست و ما از خانواده او هستیم. الهام گشودن قلب پدر است به اطفال خود و آنچه از ما انتظار دارد ایمان و توکل و محبت به اوست.

۳- طریق آزمایش
باز هم می‌گوییم که میزان آزمایش الهام سری بودن و قدمت آن نیست، بلکه حقیقت آن است. انسان دارای حس باطنی حقیقی است و الهام باید مناسب و موافق آن حس حقیقی باشد و ما را در تجربه قانع سازد. در زمان گذشته علوم الهی بر اساس روایاتی که رؤسای مذهبی نقل می‌کردند قرار داشت. اقتدار و نفوذ این قبیل روایات فکر و وجدان بشر را مهجور کرده، زیرا مجبور نموده بود که به آن ایمان آورد بدون اینکه در صدد حقیقت آن برآید یا به آزمایش آن در زندگی‌اش پردازد. آنها می‌گفتند که انسان نباید جسارت کرده عقل محدود خویش را با عقل لایتناهی خدا بیازماید، زیرا عقل و ضمیر بشر نمی‌تواند برای قضاوت عدالت یا عدم صحت الهام به کار رود. برای تحصیل اطمینان این راه آسانی است و ما را از مسؤولیت شخصی برای عقاید خود می‌رهاند، لیکن این مرگ معنوی و کوری اخلاقی است. این بوده است یکی از نقایص مذاهب در تمام ازمنه. رؤسای مذهبی برای حفظ اقتدار خود متشبث به قبول قدرت روایات شده‌اند و بنابراین انسان را زودباور و متعصب کرده‌اند که اکنون نمی‌داند به چه ایمان دارد و برای چه. عقل و وجدان از عطایای بزرگ خدا به انسان است و مذاهب با رد کردن آنها صدمه بسیاری به خود و پیروان خود زده‌اند. حقیقت باید وسیله آزمایش الهام باشد. بایستی با عقل و وجدان وفق دهد و به تجربه صحت خود را به ثبوت رساند. تمام الهاماتی که از این بوته آزمایش سالم درنیاید امروزه بی‌فایده است.

۴- چگونه خدا خود را مکشوف می‌سازد؟
قطعا وسایل بسیاری است که خدا بدان خود را به انسان مکشوف می‌سازد. نخست چنانکه شاعر گوید:

«برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار»

خدا خود را به وسیله طبیعت ظاهر می‌سازد. در عظمت کوه‌ها، در امواج اقیانوس‌ها، در درختان و چشمه‌ساران جنگل، در شکوه طلوع و غروب خورشید، در آواز پرندگان و بوی خوش گل‌های سرخ، خدا خود را مکشوف می‌سازد. او خداوند طبیعت و خالق می‌باشد و به وسیله مخلوقاتش پی به الهام برده می‌شود. خدا همچنین خود را به وسیله ادبیات و صنعت مکشوف می‌سازد. در نظم و نثرهای شیرین و عالی و عکس‌ها و نقاشی‌های حیرت‌آور، در آهنگهای خوش موسیقی و شاهکارهای معماری ممکن است خدا را یافت و به ذات ذواجلال او پی برد. خدا در تاریخ هم خود را به وسیله حوادث و تجربیات ملل با یکدیگر ظاهر می‌سازد. در ظهور و سقوط امپراطوری‌ها نیز ممکن است اراده خدا را خواند. اما طریق بهتر الهام این است که خدا می‌تواند خود را به وسیله شخصیت بهتر مکشوف سازد. کسی می‌تواند اراده خود را به وسیله یک عکس یا یک نوشته بفهماند، لیکن بهترین طریق برای نشان دادن اخلاق و طینتش شخصیت او می‌باشد. مثلا نیکویی و محبت که از خصایص شخصی هستند بهترین طریق ظهورشان شخصیت می‌باشد. اهمیت اولیا و پیغمبرانی که در طی اعصار ظهور کرده و کلمات خدا را بیان نموده‌اند در این بوده است. آنها وسیله تجلی صفات الهی به توسط گفتار و اعمال خود بوده‌اند. اهمیت نبی کمتر در اعمال خارق‌العاده می‌باشد که ممکن است انجام دهد، بلکه در نیکویی و تقدسی است که در مدت زندگی‌اش نشان می‌دهد.

الهام دو جنبه دارد و قوه ابتکار آن از جانب خداست که مبدأ الهام می‌باشد، اما جنبه دیگر آن بشری است. انسان است که الهام را می‌گیرد و تعبیر می‌کند. الهام مانند صفحه گرامافون نیست که صوت را ضبط و بدون هیچ تصرفی تحویل دهد. این نیست طریقی که خدا الهام را می‌دهد و ما می‌گیریم. فهم الهام به اینگونه یعنی خدا کلام را به وسیله فرشته یا روح املا کند و انسان طوطی‌وار آنچه می‌شنود شرح دهد نتیجه عقیده غلط در اصل و مقصود الهام و روابط بین خدا و انسان است. خدا در اعصار گذشته خود را به انسان ظاهر ساخته و اراده خود را شرح داده و انسان به میزان استعداد خود آن را فهمیده و بر طبق تجربیات خویش تعبیر نموده است. سرچشمه الهام خود خداست و تعبیر و تنوع در خدا غیرممکن است. خدا حقیقت است. آن فهم بشر است که به مرور زمان بر وفق استعداد و محیط زندگی‌اش تغییر کرده است. هر قدر انسان در عقل و تجربه پیشرفت کرده الهام خدا را بهتر فهمیده است. وقتی به تاریخ الهام مراجعه می‌کنیم فرق مشخصی در فهم انسان راجع به اراده و مقصود خدا مشاهده می‌نماییم. در حقیقت تاریخ مذاهب تاریخ ترقی انسان در فهم و تعبیر اراده و مقصود خداست. این را ممکن است به کمال وضوح در کتب مقدس دید.

کتاب مقدس کتاب الهام خدا و شارح رفتار خدا با بشر در طی اعصار است. این کتاب نشان می‌دهد که چگونه خدا خود را به توسط خادمین خود همچون ابراهیم، یعقوب، موسی و داوود به انسان مکشوف ساخته است. وقتی کتاب مقدس را می‌خوانیم به طور وضوح می‌بینیم الهام خدا به انسان ترقی کرده است. خدا بشر را تربیت می‌کرده، پس بایستی اراده خود را تدریجا و به طور تصاعد ظاهر سازد. کتاب مقدس این الهامی که در ظرف مدتی بیش از یک هزار سال تدریجا ترقی کرده است ثبت کرده و نه فقط درجات کشف خدا را می‌نماید، بلکه پیشرفت بشر را در فهم الهام ظاهر می‌سازد.

۵- الهام در عیسای مسیح

معنی عیسای مسیح را در اینجا می‌توان یافت. در کتاب مقدس می‌بینیم که در طی اعصار بسیاری خدا به طریق مختلف تکلم فرموده است، اما بالاخره به وسیله عیسای مسیح به طریق بی‌نظیر و کاملی خود را مکشوف ساخت. پس مقام و منزلت و معنی عیسای مسیح در تاریخ ترقی تدریجی الهام چیست؟ آیا او بهترین الهام در زمره الهام‌ها تا زمان خود بوده و یا الهام رفیع تمام اعصار و آزمایش الهام در تمام زمان‌ها می‌باشد؟ این پرسش مهمی است. چگونه آن را پاسخ دهیم؟ پاسخ به این پرسش بسته است به اینکه ما چگونه الهام را معنی و به چه طریق آن را درک می‌کنیم. اگر معنی الهام آوردن کتاب آسمانی موثق و معتبری همچون تورات باشد که مردم را مجبور به قبول آن کنند والا آنها را به غضب خدا تهدید نمایند، مسیح نمی‌تواند اهمیت بسیاری در الهام داشته باشد، زیرا او چنین کتابی نیاورد و مردم را مجبور به قبول آن ننمود. همچنین اگر معنی الهام یک سلسله احکام و اوامر موثق و نواهی است که وجوه مختلف زندگی بشر را منظم گرداند، عیسای مسیح چنین نبوده، زیرا او احکام بسیاری نیاورد، اما اگر مقصود از الهام سازش با بیگانگان از خدا باشد حجاب کوری و بی‌ایمانی از قلب مردم بردارد و به بشر نتایج مهیب گناهان و احتیاج به بخشش را نشان دهد و آنها را ملزم و متقاعد به تأثیر محبت خدا کند مسیح دارای ارزش الهامی است که رفیع و یگانه است. چرا؟

مسیح احکام مخصوصی نیاورد، لیکن خدا و اراده‌اش را برای نوع بشر به طریق بی‌نظیری مکشوف ساخت. موسی احکام آورد، مسیح توفیق و فیض خدا را نسبت به انسان نشان داد. احکام هر اندازه کامل باشد ممکن است با تغییرات زمان دوام نیابد، چون کهنه و غیرقابل اجرا می‌گردند، اما فیض خدا همیشه تازه می‌ماند. قسمت مهم احکام موسی که راجع به روابط و مناسبات بشری است اکنون به کلی متروک و منسوخ است و در زندگی نمی‌توان به کار برد. اما درمورد حقیقت و فیض الهی که مسیح مکشوف ساخت چنین نیست. مثلا می‌گوید: «همسایه خود را دوست داشته باش.» این عبارت هرگز منسوخ نمی‌گردد. مسیح فقط قسمتی که مربوط به روابط بشری است تأکید می‌کند. باز هم موسی برای تقرب بشر به خدا نظامات و مقررات دقیقی وضع کرد و مراسم مذهبی روز سبت و قربانی‌ها و عبادت و غیره را برقرار ساخت و جزئیات اجرای آن را تعیین نمود. اما مسیح از این جمله فقط این معنی را انتخاب و تأکید کرد: «خداوند خدای خود را با تمامی دل و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما.» آری، قربانی حیوانات ممکن است بی‌فایده باشد، اما قربانی محبت هرگز منسوخ نمی‌گردد.

به طوری که ملاحظه شد اصولی که مسیح آورد موقتی و فانی نیستند، بلکه ابدی و همیشه برقرار خواهند بود. هرگز نمی‌توان دعوی ابدی برای مجموعه‌ای از احکام یا اعتقادنامه‌ای نمود، چون تغییر آنها بسته به گذر زمان و مقتضیات دوران است. اینکه مذاهب آنقدر اعتقادنامه‌های مختلف اختیار کرده‌اند این است که هیچ یک از آنها ارزش عمومی و ابدی ندارد. اما در پیروی از نیکویی، عدالت و محبت چنین نیست. رحمت آوردن، منصف بودن و متواضع بودن هرگز منسوخ نمی‌گردند. رحمت، انصاف و تواضع صفاتی جامع هستند و دارای اهمیت ابدی هستند. نیکویی در تمام اعصار دارای اعتبار بوده است. مسیح می‌فرماید: «دشمنان خود را دوست بدار.» این حکم هرگز ملغی نمی‌گردد. مسیح اعتقادنامه‌ای نیاورد که پیروانش آن را قبول کنند، فقط گفت: «یکدیگر را دوست بدارید، چنانکه من شما را دوست دارم.» حکمی بهتر از این نمی‌توان تصور کرد، زیرا محبت ابدی است.

مسیح نه تنها آن را تعلیم داد، بلکه در مدت حیات خود به وسیله عمل ظاهر ساخت. الهام در مسیح چندان الهام لفظی نیست. الهام شخصیت می‌باشد. نیکویی را لفظا نمی‌توان آموخت، اما می‌شود در زندگی به آن عمل نمود و مسیح چنان کرد. معنی الهام در مسیح را از آن می‌توان یافت. در مذهب یهود شریعت بر همه چیز تسلط دارد. تورات بزرگتر از موسی است، لیکن در عیسای مسیح چنین نیست. وی بزرگتر از انجیل است. کتاب مقدس در هدایت مردم به طرف

مسیح مهم است، اما مسیح بزرگتر از کتاب مقدس است. او کلام رفیع خدا به بشر است. در تمام اعصار خدا خود را به انسان مکشوف ساخته و در عین حال انسان در جستجوی خدا بوده است. عیسای مسیح مکمل این دو مرحله است، زیرا او الهام عالی خدا با انسان می‌باشد و نمونه کامل ایمان به خداست. در اوراق کتاب الهام در مسیح را نمی‌توان یافت، آن الهام در شخصیت او جاوید است.

مرکز اصلی الهام در مسیح چیست؟

نقطه حساس الهام در مسیح این است که خدا محبت می‌باشد. خدا ما را دوست می‌دارد و ما باید او را دوست بداریم. این چه نوع محبت است؟ در بسیاری از مذاهب خدا رئوف و محبت توصیف شده، لیکن در آنها چیزهای بسیاری برعکس رأفت و محبت می‌باشد و خدا ترکیبی از خوبی و بدی دیده می‌شود، ولی در الهام در مسیح خدا کاملا محبت است. محبت در خدا اساسی است. هر چه رفتار انسان نسبت به خدا باشد خدا انسان را بدون استثنا دوست دارد و محبت می‌نماید. در الهام در مسیح محبت خدا به انسان نامحدود است. خدا آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند. خدا همه را دوست دارد. این نامحدودی و عمومیت محبت خداست که در الهام در مسیح بی‌نظیر می‌باشد. قوه خدا در مسیح در تهدید به غضب خدا نیست، بلکه در جاذبه محبت است. این محبت خدا در عیسای مسیح چنان کامل و به طور وضوح نشان داده شده که اشخاصی که به مسیح متوجه می‌باشند حتی در اتفاقات هول‌انگیز و ساعات تیره زندگی خود هم می‌گویند: «خدا مرا دوست دارد.» مژده الهام حقیقی در مسیح این است که خدا ما را به حال خود نگذاشته، بلکه ما را می‌بیند و جستجو می‌کند تا بیابد و از گناه و فساد نجات بخشد. محبت خدا نمی‌گذارد که ما از او دور شویم. هر کس که از روی خلوص نیت متوجه مسیح شود نمی‌تواند از محبت خدا دور گردد. او خدا را می‌یابد و می‌توان گفت خدا او را یافته است.

خدا ما را دوست دارد و ما باید خدا را دوست بداریم. این هرگز متروک نمی‌گردد و هیچ الهامی ممکن نیست آن را منسوخ سازد. این الهام در مسیح نهایی است نه به این معنی که ما همه چیز را درباره خدا می‌دانیم یا اینکه ما به آخرین حد معرفت نسبت به خدا رسیده‌ایم، بلکه به آن الهامی که هدف و مقصد زندگی ماست و باید در آن طریق سالک باشیم. آنچه محبت از ما می‌خواهد پایان ندارد، زیرا محبت را انتهایی نیست. شما می‌توانید حتی بیشتر از آنچه در شریعت دستور داده شده و موظف به آن هستی انجام دهی و بدین طریق زیادتر کسب ثواب کنی. اگر شریعت حکم می‌کند که یک سی‌ام دارایی خود را به فقیر بدهی، تو می‌توانی یک دهم آن را بدهی. اگر یک دهم را مقرر می‌دارد، تو ممکن است یک پنجم را بدهی و بدین طریق تحصیل ثواب نمایی. همچنین اگر شریعت امر کند که روزی چند مرتبه نماز گذاری، تو می‌توانی دو چندان ادا کنی. اگر دستور دهد که سالی چند روز روزه بداری، ممکن است که تو خیلی بیش از آن روزه بداری و بدان وسیله احساس تقوی در خود نمایی که شخص عادل و نیکوکار هستی. در زمان مسیح چنین اشخاص بودند.

روزی یکی از آنها بدین طریق نماز گذارد: «خدایا من مانند دیگران نیستیم. هفته‌ای دو مرتبه روزه می‌دارم و عشر تمام آنچه حاصل می‌دارم، می‌دهم.» این مرد راضی بود و خود را بلند مرتبه می‌دانست. وظایف خود را طبق شریعت انجام داده بود، اما محبت هرگز با آن چیزها راضی نمی‌گردد. شما نمی‌توانید بگویید ایفای محبت نموده‌اید و در خود احساس خرسندی می‌نمایید. الهام در مسیح بدین جهت نهایی می‌باشد، زیرا هرگز نمی‌توانید آن را تمام کنید. محبت را پایان و جای توقف نیست، باید پیش بروید. آیا محبت پدر به فرزندش پایانی دارد؟ آیا فداکاری فرزند به پدرش را حدی است؟ این است الهام در مسیح راجع به نسبتی که ما با خدا داریم، خدا ما را دوست دارد و ما باید خدا را دوست بداریم. خدا محبت است و ما باید در محبت زندگی کنیم. مسیح به وسیله محبت به فقرا و محتاجان، خدمت به مریضان و علیلان، دوستی و رحمت بر بی‌کسان و مردودان و گناهکاران و مخصوصا به وسیله بردباری، تحمل و فداکاری روی صلیب محبت خدا را ظاهر گردانید.

شاید شما از دلایلی که شخصی برای اثبات حقیقت اقامه کند متقاعد نشوید، اما اگر همان شخص خود را وقف دیگران کند و در آن ساعت درد و رنج برای کسانی که به او جفا رسانیده‌اند دعا کند، آن وقت نمی‌توانید در صمیمیت و خلوص عقیده‌اش شک آورید. صلیب مسیح ما را در خصوص محبت ابدی خدا قانع می‌سازد و این است منتها درجه الهام در مسیح. تعجبی نیست اینکه بعضی مصلوب شدن مسیح را رد کرده فرضیات دیگری به جای آن وضع نموده‌اند. وقتی شخص عادل از روی میل و اختیار جان خود را در راه دیگران برای نجات آنها دهد فوق ادراک اشخاص معمولی است.

ما طبیعتا ایمان به قدرت و قوه داریم و تصور می‌کنیم که خدا اساسا قدرت و قوه است و باید او به وسیله نیروی الهی از رسول خود دفاع کند. ما تصور می‌کنیم که خدا ممکن است بگذارد رسولش تا میزانی جفا ببیند و رنج و درد کشد، لیکن خود هرگز راضی نمی‌شود رسول صمیمی‌اش در دست ظالمان مغلوب و هلاک گردد. بالاخره خدا نیروی خود را نشان می‌دهد و آنان را مغلوب ساخته بدین طریق حقانیت رسولش را به ثبوت می‌رساند. ما تصور می‌کنیم که شاید صدق رسالت ظفر غائی رسول بر مخالفینش است. ما این فکر را از نوشته‌های مذهبی پیشوایان یهود در زمان مسیح می‌یابیم. آنها تصور می‌کردند که مسیح می‌آید و دشمنانشان را به غضب خود محو می‌سازد. زندگی مسیح و تعلیماتش تکذیب کامل این عقیده نسبت به ذات الهی و رفتارش با انسان می‌باشد. در حقیقت این است آن مرکز اصلی الهام در مسیح و آنچه آن را در میان الهام‌های دیگر بی‌نظیر می‌گرداند. مسیح به وسیله تعلیمات و زندگی و مرگ خود ثابت کرد که ذات خدا محبت است و انسان را از روی محبت به حقیقت جذب می‌کند و به نیروی خود مجبور به قبول آن می‌نماید. این است طرز سلوک خدا با انسان.

خاتمه

ممکن است عقیده مذکور از جهت اهمیت و عالی بودنش به نظر ما قابل اجرا نماید، زیرا آن با تجربیات معمولی خود و سلوک با یکدیگر خیلی اختلاف دارد. ما یا از روی بی‌انصافی آنچه بتوانیم از همسایه‌های خود می‌رباییم و یا اقلا از روی حق و انصاف چشمی را به چشمی و دندانی را به دندانی قصاص می‌کنیم. بنابراین ما تصور می‌کنیم که خدا هم روی همین اصل عمل می‌کند. الهام در مسیح کاملا عکس این تصور است. خدا به هیچ وجه عملش چنان نیست. خدا ما را دوست دارد و حاضر است ما را ببخشد. مقصود او این نیست که ما را هلاک سازد، بلکه ما را نجات بخشد چنانکه مسیح می‌فرمود: «پسر انسان نیامده تا مردم را هلاک سازد، بلکه تا آنها را نجات بخشد.» به وسیله عیسای مسیح خدا قلب پرمحبت خود را می‌گشاید و ما را تشویق و ترغیب می‌کند که ترک وحشت خود کنیم و به دعوت فیض‌آمیز او جواب گوییم. این است الهام در مسیح و این است الهام رفیع در تمام اعصار و ممکن نیست هرگز منسوخ گردد یا الهامی بر آن تفوق یابد. این در تمام زمان‌ها دارای اعتبار است و نتیجه دانستن و قبول کردن این الهام صلح با خدا و کسب نجات است. ایمان به این الهام تأثیر فوری در زندگی ما دارد.

مسیح فرمود: «خدا جهان را محبت نمود» و اضافه کرد: «یکدیگر را دوست بدارید.» دنیا پر از خصومت‌ها و نزاع‌ها و شایعات جنگ است. چگونه می‌شود بشر را نجات داد؟ فقط به وسیله محبت نامحدودی که مسیح به ما ارائه نمود. خدا ما را دوست دارد و بنابراین ما باید یکدیگر را دوست بداریم. خدا خطاهای ما را بخشید و از این جهت ما باید کسانی که به ما خطا کرده‌اند ببخشیم. با اینکه ما دشمن خدا بوده‌ایم، او ما را دوست داشته است، پس ما هم باید دشمنان خود را دوست بداریم و برای آنانی که به ما جفا می‌رسانند دعا کنیم. محبت نامحدود خدا نسبت به انسان در مسیح دیده می‌شود. آیا می‌توان راه بهتری برای بشر یافت؟ آیا می‌توان طریق دیگری بهتر از طریق محبت و بخشش به دست آورد؟ شما ممکن است این را غیرعملی بدانید، اما آیا طریق دشمنی و مکافات دوجانبه عملی است؟ دنیا با اینکه این را کرارا تحت آزمایش آورده هنوز همان رویه را دنبال می‌کند. آیا نتیجه خوبی از آن می‌گیرد؟ آیا این دنیا را به خوشبختی سوق می‌دهد؟ علت بدبختی‌هایی که ما را فرو گرفته است چیست؟ آیا تمام خرابی‌ها و بدبختی‌ها این است که ما سالک طریقه محبت و بخشش غیرعملی هستیم؟

یونان قدیم و امپراطوری روم از رعایای خود تقاضاهای اخلاقی فوق‌العاده‌ای نداشتند. مثلا برده‌فروشی را دستور الهی می‌دانستند و مردان می‌توانستند زنان و اطفال ناقص و ضعیف خود را به دست هلاکت سپرند و در معرض خطر نهند. این رویه به نظر آنها عملی می‌آمد و کاملا مناسب حال کسانی بود که در آن محیط زندگی می‌کردند، چون آنها را مقصودی عالی در زندگی نبود، از این جهت رو به انحطاط رفته منقرض شدند، اما وقتی به مقام مسیح مراجعه کنیم او را فوق‌العاده و مافوق طبیعت می‌یابیم، زیرا مردم را دعوت به مکافات نمی‌کند، بلکه به بخشش و محبت می‌خواند، آنجا که می‌گوید: «باید دشمنان خود را دوست بدارید، زیرا خدا شما را دوست می‌دارد. کلام شما باید آری یا نه باشد و پیوسته پیرو حقیقت باشید.» مسیح مردم را امر به نیکویی بدون قصد و غرض می‌کند، نه به طریقی که به نظر بشر ممکن است مصلحت خواند. مسیح می‌گوید: «صلیب خود را برداشته مرا متابعت کنید»، یعنی میل به فداکاری و نیکویی و عدالت و محبت داشته باشید. این را مسیح ملکوت خدا می‌نامد؛ یعنی نوعی دستور جامعه بشری است که از آنچه بشر تاکنون داشته است فرق دارد که عادی نیست و خارق‌العاده است. دستور بشری و مطابق میزان‌های سایرین نیست، بلکه مافوق آن و طبق موازین الهی می‌باشد که محبتش وسیع‌تر از اقیانوس‌ها و بلندتر از آسمان‌هاست. آن

مخالف عقاید عمومی و نیرویش کاملا در آن می‌باشد و ممکن نیست چیزی بر آن تفوق یابد. قوه‌ای است که بشر را در طی اعصار در راه ترقی وادار نموده و خواهد نمود. این است معنی الهام خدا در عیسای مسیح. الهام محبت است و ابدی می‌باشد. پیرو آن باش، خشنودی و نجات را خواهی یافت.